

سازد. آنگاه که فروغ از زنی در بستر به اندیشمندی در گذرگاه زندگی فراروتبید باز این موهبت را یافت که در جامعه مردسالار ایران، حامیانی بیابد و ایمن حامیان، بی آنکه آشکارا در میدان باشند، توانستند نقش تعیین کننده‌ای در رویش و گسترش و تثبیت شعر او داشته باشند. و چنین بود که فروغ توانست در فضایی پسر از اعتماد به نفس، به تکامل و پویای هنری خود، ادامه دهد. در جامعه مردسالار و ملوک الطوائفی مطبوعات ایران که وابستگی‌های عاطفی، محفلی و شغلی، می توانست بر سرنوشت توأم با سکوت و یا پر همه‌می یک شاعر و یا نویسنده، تأثیرگذار باشد، فروغ توانست با چنین حامیانی، از هرگونه در صفانتظار بودن برای چاپ و نشر کارهایش، خودداری ورزد. و درست در گرماگرم رویش، گسترش و ژرفش اعتبار هنریش بود که مرگ، در ۳۲ سالگی، کوبه بر در زد و او را، بیشتر از پیش، مورد مهر و همدلی و دریغ بسیاری قرار داد.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵، در میان نشریات گوناگونی که منتشر می شد به جز فروغ، شاعران دیگری از تبار او بودند که می توانستند در ابعادی دیگر، همچون فروغ بدرخشند. شعرائی از قبیل لعبت‌والا، طاهره صفارزاده، شهین حنانه، سیمین بهبهانی، ژاله اصفهانی، مینا اسدی، رویا میرزازاده، شاداب وجدی، منیر طه، ژاله نظیری، پروین تکین بامداد، منیره طیب، پروین صداقت‌زاده و بسیاری دیگر، از این جمله‌اند. فروغ در میان همه‌ی اینان، مطرح‌ترین بود. نخست به دلیل از سر گذراندن دو مرحله‌ی بسیار متفاوت فکری و هنری در زندگی خویش و دوم به دلیل محتوای این دو مراحل که نخستین آنها، شاید در ردیف جسارت‌آمیزترین اشعاری بود که انسان می توانست از یک شاعر جوان بخواند. سوم آنکه فروغ در مناسباتی قرار گرفته بود که بیشتر از دیگران، نامش را در نشریات، بر سر زبانها می انداخت. امروز پس از ۲۵ سال که به آن نامها می نگریم، سیمین بهبهانی را به عنوان شاعری عمیق و اندیشمند در برابر خود داریم و شعرائی همچون مینا اسدی، شاداب وجدی و ژاله اصفهانی - تا آنجا که نگارنده می داند - نه تنها دست از آفرینش هنری نکشیده‌اند بلکه در خلال این سالها، رشد چشمگیر و ارزشمندی نیز داشته‌اند.

در جامعه‌ای که امکانات به‌گونه‌ای یکسان و عادلانه در اختیار همه‌ی انسانها نیست، باید هنرمندان نیز با زحمت بسیار، خود را از میان خاک و خاکستر، فرا کشند و صدایشان را به گوش مردم برسانند. در این میان، زنان بیشتر از دیگران با مشکل پذیرفته‌شدن و تثبیت، روبرو هستند. در چنین جامعه‌ای، مردان، رشته‌ی همه‌ی کارها را در دست خویش دارند و رفتار آمرانه، یک‌سونگرانه و دیدگاه‌های تنگ و حقیر آنان به پدیده‌ها، مجال‌های بیشتری را از زنان باز می گیرد. علاوه

بر چنین موانعی، باید از مشکل دیگری نیز نام برد که در بیشتر این موارد، دامنگیر شعرا و هنرمندان زن ما بوده است. جامعه مردسالار نه تنها در گستره‌ی مطبوعات و ادارات، بلکه حتا در درون خانواده، مسلم‌ترین حقوق انسانی، اخلاقی و اجتماعی را از آن مردان می‌داند. چنین است که زنان شاعر، می‌بایست در آفرینش‌های هنری خویش، از تمایل و رضایت شوهرانشان پیروی کنند. بسیاری از آنان، آنچنان در دام تولید و پرورش فرزند و یا حتا شوهرداری گرفتار می‌شوند که دیگر مجالی برای اندیشیدن، بارور شدن و زایش هنری آنان، باقی نمی‌ماند. در مورد افرادی همچون فروغ، می‌توان دریافت که چندان در این حوزه، تن به گرفتاری نسپرده‌اند و تلاششان این بوده که زندگی خانوادگی را، تا هنگامی به شکل سنتی آن نگاه دارند که پرده‌ی سیاه خاموشی را بر توانایی‌های هنری آنان نکشد. برای فروغ، چنین به نظر می‌رسد که هنر، نخستین مسأله‌ی زندگی‌اش بوده است. مسائل و مشکلات دیگر، یا باید خود را با آن انطباق می‌داده‌اند و یا از کنارش به آرامی و بدون اعتنا می‌گذشته‌اند. فروغ بعدها، هنگامی که اشعارش دیگر بوی بستر و اندیشه‌های دخترانه‌ی محدود در چهارچوب برخورد با عشق، شکست، موفقیت و تپندگی‌های سوزنده را نمی‌داد بازهم از تن خویش و از عمیق‌ترین تجربیات بدنی و زنانه‌ی خود، یاری می‌طلبید. در شعر دریافت، درست هنگامی که از مرگ سرشار است، این سرشاری و آشفشان درونی را، بیش از هر جای بدن، در پستانهایش احساس می‌کند. فروغ نخستین شاعری نیست که در طلب مرگ است. دیگر این طلب نیست، شوق هم نیست، شهوت است، شهوت مرگ. چیزی که هم کور است و هم کر.

تأمل انگیز اینکه در این خواهش‌شهوایی مرگ، او پستانهایش را در نقطه‌ی مقابل آن قرار می‌دهد که هم در بطن و عمل زندگی و هم در امواج احساس و تصور انسانی سرشار از زندگی است. پستان زن نه تنها در زندگی بخشیدن به فرزند- با شیردادنش بلکه حتا در چشم‌انداز فرهنگ مردانه‌ی جامعه‌ی انسانی، از شوق و تپش و خواهش زندگی لبریز است. شهوت مرگ، نه در فروغ که در همه‌ی ما جاری است. یکایک ذرات جان ما، از لحظه تولد، در راه پیوستن به مرگ است. شکوفایی جسمی ما نیز، شوق و شور کور و کم‌شکیب‌هستی انسانی را در پیوستن به مرگ، به جلوه در می‌آورد. فروغ با این شعر، مرگ و زندگی را در برابر هم می‌گذارد و از آن‌دو، تصویری هنرمندانه پدید می‌آورد.

آه من پر بودم از شهوت - شهوت مرگ
 هردو پستانم از احساسی سرسام‌آور تیر کشید
 ۴۹ (تولدی دیگر)